

به انگیزه ی نزدیک شدنِ روز ۲۸ مرداد

ماه مرداد سال ۱۳۳۲ در تاریخ ایران، ماهی است سرنوشت ساز *
نام **مصدق** و ۲۸ مرداد چنان بهم خورده اند که نمی توان از یکی نام برد و در اندیشه، نام دیگری زنده نشود! از اینرو به انگیزه ی نزدیک شدنِ سالروز این تاریخ یادی از آن می کنیم

۲۵ مرداد ۱۳۳۲ *

در شب ۲۴ به ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ سرلشگر **نصیری** فرنشین (یا رئیس) گارد سلطنتی، به در خانه ی + دکتر **مصدق** که در خیابان کاخ بود، رفت تا فرمانِ برکناری از نخست وزیری را به آگاهی او برساند

دکتر **مصدق** از پیش با تلفن سرهنگ **مبشری** دبیر **سازمان نظامی حزب توده ی ایران**، آگاه شده بود و چشم به راه رسیدن سرلشگر **نصیری** بود

دکتر **مصدق** فرمان **شاه** را دریافت می کند و نیروی نگهبانان خانه ی **مصدق** سرهنگ **نصیری** و نیروی همراه او را بازداشت می کنند. در پی این رخداد سرتیپ **باتمانقلیچ**، سرهنگ **زند کریمی**، سرهنگ **اسکندر آزموده** و چند تن افسر دیگر نیز دستگیر شدند

۲۵ مرداد، هواداران دکتر **مصدق** + با برچیدن فرجامین (انحلال نهایی) مجلس هفدهم، در بامدادِ روزِ نیروی بیشتری یافتند. با بررسی بنچاک های (اسناد) وزارت خارجه امریکا برایمان روشن می شود، پس از دستگیری سران ارتش دولت امریکا،

می کوشد راهی برای آشتی با دکتر **مصدق** پیدا کند. بنچاک شماره ۳۴۶، یادداشت **بدل اسمیت** به رئیس جمهور امریکا گواه این گفتار است. در آن یادداشت می خوانیم: «اکنون ما ناچاریم با دید دیگری به جریان ایران نگاه کنیم و اگر می خواهیم چیزی از مواضع خود را در آن جا حفظ کنیم، احتمالاً مجبور خواهیم شد که به هر ترتیبی شده، خودمان را با **مصدق** دمساز کنیم که این هم گره تازه ای در روابط ما با انگلیسی ها خواهد شد

+ بر پایه ی همین سیاست تازه، دولت امریکا با تلگرامی به **کرمیت روزولت** که به ایران رفته بود دستور می دهد بی درنگ از ایران بیرون برود. او در کتاب **ضد کودتا** نوشته است که دستور رسید: «عملیات را رها کن و از کشور خارج شو.»

۲۸ مرداد ۱۳۳۲ *

+ ولی **کرمیت روزولت** این دستور را نپذیرفت. زیرا بخوبی می دانست که **شاه** در ارتش و در میان مردم هوادارانی دارد. او با گردآوردن ارتشیان کار تازه ای را می آغازد. او از ارتشیان می خواهد که از پادگان ها بیرون بیایند. نمونه ی آن ارتشیان پادگان **کرمانشاه** است که با دستور سرهنگ **تیمور بختیار** به سوی تهران به راه افتادند.

۲۸ مرداد که به نام کودتای ۲۸ مرداد شناسانده شده است از جستار (بحث) برانگیزترین + رخداد رخدادهای تاریخ امروز ایران است که با نخست وزیری سرلشگر **فضل الله زاهدی** و به برکناری دکتر **مصدق** و برگشت **شاه** و همسرش ملکه **ثریا** به ایران انجامید و برگ دیگری از تارخ کشورمان برگردانده شد

* چون دکتر **محمد مصدق** نخس آفرین این بخش مهین (مهم) تاریخ کشورمان است، از اینرو به دو نوشته که از کیستی (شخصیت) ایشان سخن می گویند، نگاهی می اندازیم .

۱۳۷۶ با سرآغاز * نخستین نوشته از **سیاوش هوشنگ نیا** است که در ماهنامه ی **روزگاران** (عنوان)

انگلیسی ها و دکتر مصدق چنین می نوسد

روزنامه نگار شهیر انگلیسی که سالهاست به William Shawcross از «ویلیام شوکراس» + نگارش مقالات تحقیقی در نشریه **ساندی تایمز** و هفته نامه های دیگر به کار نویسندگی و تحقیق

اشتغال دارد، در باره ی دکتر **مصدق** چنین می خوانیم

محمد مصدق از یک خانواده ی ملک و ثروتمند و متعین بود و در دوره قاجارها بعنوان وزیر خدمت می کرد و در جوانی به توصیه و معرفی یکی از رجال دربار آن روز، به عضویت لژ **فراماسونری اسکاتلند** در آمد و نزدیک سه سال عضویت آن را داشت. ولی پس از چندی از آن استعفا کرد و در روز ۱۴ خرداد ۱۳۰۰ خورشیدی که **قوام السلطنه** رئیس الوزراء وقت، کابینه خود را تشکیل داد، **مصدق** را بعنوان وزیر مالیه (دارایی) به حضور **احمد شاه قاجار** معرفی کرد. **مصدق** در اوائل دهه ی ۱۸۸۰ میلادی به دنیا آمد و مدتها پیش از آنکه **رضاشاه** قدرت را در دست بگیرد، در سویس تحصیل کرده و حقوقدان بود و از اوائل دهه ی ۱۹۲۰ در کابینه های مختلف شرکت داشت. او چون با نقشه **رضاشاه** در استقرار سلسله ای به نام خودش مخالفت ورزیده بود، متعاقب پاگرفتن سلطنت **پهلوی** به شمال شرقی ایران تبعید شد. پس از استعفای **رضاشاه** در شهریور سال ۱۳۲۰ خورشیدی، **مصدق** مجدداً وارد صحنه سیاست ایران گردید و در سال ۱۹۴۴ میلادی در برابر تلاشهای شوروی برای کسب امتیاز نفت شمال ایران مقاومت سرسختانه ای کرد. او از انگلیسی ها نفرت داشت و به **محمدرضاشاه** گفته بود که روسها به حساب نمی آیند و این انگلیسی ها هستند که در باره ی هر چیزی در این مملکت تصمیم «می گیرند».

هنگامی که او در سال ۱۹۵۱ زمام امور را در دست گرفت تقریباً هفتاد ساله بود. او از کبر سن، همانند سایر خصوصیات خود برای ایجاد صحنه های مختلف استغاده می کرد. به اقتضای موقعیت، می گریست، غش می کرد، به پُرگوئی می پرداخت، می خندید، می نالید، فریاد می زد. اغلب اوقات با پیژاما ظاهر می شد یا در تختخواب دراز می کشید و با اینحال هیئت های نمایندگی سیاسی و سایر طبقات را به حضور می پذیرفت و اگر گاهی با کمک عصا راه می رفت، اما گاهی آن را به دور می انداخت و خیز می کرد. در نظر ایرانیان جاذبه ای فوق العاده داشت ولی در نظر بسیاری از خارجیان عجیب می نمود.

مرحوم دکتر **غلامحسین خان مصدق** پسر **مصدق السلطنه** گاهی به شوخی و مزاح می گفت: نمی دانم چه حکمتی است که **پاپا** وقتی **فرانسیس شپرد** (سفیر کبیر انگلستان در ایران) به دیدنش می آید با کت و شلوار و کراوات و خنده و روی باز او را روی صندلی می پذیرد و وقتی که **لوی هندرس** (سفیر کبیر امریکا) تقاضای دیدارش را می کند زیر پتو رفته و به غش و رعشه می افتد که باید من بلادرنگ از بیمارستان **نجمیه** بیایم و به او آمپول تقویت تزریق کنم. **دین آپسون مصدق** را یک ایرانی بی اندازه محافظه کار و مثل انگلیسی ها ثروتمند، مرتجع با افکار فئودالی که بر حسد تصادف از انگلیسی ها متنفر است، می نامد.

* **واشننگتن** با نگرانی می دید که **مصدق** بتدریج دارد به حزب توده متکی می شود! **مصدق** هم به نوبه خود اعلام کرد که ایران در هر حال نیازی به حل اختلاف نفت ندارد. بهتر است بدون نفت زندگی کند. چون دست کم در اینصورت استثمار خواهد شد!

بدین ترتیب او **اقتصاد بدون نفت و دوران صرفه جویی و ریاضت را اعلام داشت** از اواسط سال ۱۳۵۲ طبقه متوسط رفته رفته از اطراف **مصدق** پراکنده شد. او روابط سیاسی با انگلستان را ظاهراً قطع کرد.

امادر شاه و اشرف پهلوی را روانه ی تبعید ساخت

در یکی از گزارشات مشترک انگلیس و امریکا در باره ی بحران چنین نوشته شده

«...شاه دارای حسن نیت کامل نسبت به بریتانیا و امریکا... آگاه از خطر کمونیسم»

در ژوئیه ۱۹۵۱ **آورل هریم** به تهران سفر کرد و **مصدق** در تختخواب و با حالت نیمه خواب! او را پذیرفت. **هریم** و مترجمش **ورنون والترز مصدق** را مردی جالب ولی بعنوان مخاطب فردی سرسخت و آشتی ناپذیر یافتند. (جالب این بود که مترجم در باطن امر عضو اینتلیجنت سرویس بود). در این دیدار **مصدق** بی مقدمه با همان حالت عصبانیت گفت

همیشه گرفتاری های ایران را بیگانگان ایجاد کرده اند و همه چیز با آن یونانی ها آغاز شد. «
!(مقصود اسکندر است)

انگلیسی ها در درجه اول نگران سرنوشت شرکت نفت بودند. امریکا بیشتر نگران نفوذ احتمالی شوروی در ایران بود

کرمیت روزولت اطمینان حاصل کرده بود که هنوز ارتش به **شاه** وفادار است. او دو برادر ایرانی (**برادران رشیدیان**) را که قبلاً مأمور انگلیسی ها بودند (تا آخر عمر هم بودند) به کار گرفت و به صلاحدید انگلیسی ها، آنها را برای آموزش به امریکا برد

مطلب مهمی که در اینجا باید یادآور شد این است که مثل همیشه سرخ همه ی مسائل ایران در دست انگلیسی ها بود

کریستوفر وود هاوس یکی از مأموران انگلیسی که در مبارزه برای براندازی **مصدق** درگیر بود، بعدها رازی را، بعد از گذشت ۳۰ سال، از اسناد سیاسی محرمانه انگلیسی ها در باره ی ایران برملا کرد که

انگلیسی ها **مصدق** را روی کار آوردند زیرا پالایشگاه آبادن کهنه و غیر اقتصادی و غیر قابل استفاده شده بود. بنا براین لندن

می خواست که نفت ملی شود تا بتواند ادعای غرامت کند. زیرا از آن زمان به بعد دیگر برای «.انگلیسی ها خرج و دخل نمی کرد

۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳) + خلاصه آنکه نهضت ملی شدن نفت در ایران و حکومت **مصدق** در سال های

۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲) در ایران و همچنین انقلاب مصر و ملی شدن کانال سوئز در سال ۱۹۵۶ **یک**

سلسله نقشه هایی بود که انگلیسی ها در منطقه ترتیب آن را داده بودند و مقدمات ملی شدن نفت

ایران در سال ۱۹۵۰ (۱۳۲۹) فراهم شد و در اوائل سال ۱۹۵۱ به ثمر رسید و متعاقب قتل سپهبد

رزم آرا، نخست وزیر ایران در روز ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ (مارس ۱۹۵۱) نخست قانون ملی شدن نفت به

تصویب رسید و بعد دکتر **مصدق** در اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ (اول مه ۱۹۵۱) زمام امور را به دست گرفت.

در اواخر اکتبر ۱۹۵۱ با پیروزی حزب محافظه کار در انتخابات انگلستان و بازگشت **سِر وینستون**

چرچیل به مقام نخست وزیری این کشور که جریان ملی شدن نفت ایران و اخراج **تحقیرآمیز** انگلیسی ها از ایران عامل اصلی آن بود، موضع انگلیسی ها در برابر ایران سخت تر شد

همزمان با این تحولات دکتر **مصدق** که خود را در خطر سقوط می دید در ۲۸ مه ۱۹۵۳ نامه ای

بعنوان **آیزنهاور** رئیس جمهور امریکا نوشت و از امریکا تقاضای کمک کرد! **آیزنهاور** یک ماه بعد

روز ۲۹ ژوئن ۱۹۵۳ به نامه ی **مصدق** پاسخ داد. این نامه که پس از مشورت با انگلیسی ها تهیه

شده بود، سرد و مایوس کننده به نظر می رسید

نا گفته نماند که واکنش **مصدق** در برابر روش جدید انگلیس و امریکا گرایش بیشتر به شوروی و یا

حداقل تظاهر به نزدیکی با شوروی ها بود که این سیاست نتیجه معکوسی به بار آورد و شتاب

بیشتری به طرح انگلیس و امریکا برای اجرای برنامه ی سرنگونیش داد. روز چهارم اوت روزنامه

ی نیویورک تایمز همزمان با جراید انگلیسی نوشت

مصدق پس از آنکه عملاً **شاه** را به یک زندانی تبدیل کرده است، اینک آخرین پایگاه مخالفانش را «

هم از میان برمی دارد و با بستن مجلس زمینه را برای یک حکومت دیکتاتوری فردی فراهم می

سازد. کمونیست ها هم در راه استقرار این حکومت مطلقه از **مصدق** حمایت می کنند. زیرا آن را

«مقدمه ای برای استقرار حکومت دیکتاتوری آینده ی خود می دانند

دکتر **حسین فاطمی** وزیر خارجه از موقعیت استفاده کرده و با کمونیست های شوروی و بالاخره

توده ای ها بطور محرمانه و پشت پرده، نزدیک شد و انگلیسی ها که خوب مراقب جریان امر

بودند، بعد از ۲۸ مرداد و دستگیری **مصدق**، تنها کسی را که به جوخه ی اعدام سپردند، او بود، تا

پی آمد پشت کردن به انگلیسی ها را به دیگران درس داده باشند

۲۸ مرداد **مصدق** بازداشت شد و چهار ماه بعد در یک دادگاه نظامی به اتهام ترمرد + از فردای روز از اجرای فرمان شاه و قیام علیه حکومت مشروطه سلطنتی به سه سال زندان محکوم شد که با اعتراض وی به رای صادره، رسیدگی پرونده ی او به یک دادگاه تجدید نظر ارجاع گردید و دادگاه تجدید نظر نیز روز ۱۹ فروردین ۱۳۳۳ شروع به کار کرد و پس از یک ماه محاکمه در روز ۲۲ اردیبهشت سال ۱۳۳۳ (۱۲ مه ۱۹۵۴) همزمان با آغاز مذاکرات ایران و کنسرسیوم نفت، رای دادگاه بدوی را تأیید کرد.

* در خاتمه این مقال ناچار به ذکر دو نکته قابل توجه هستم.

اول اینکه هیچگاه شاه نخواست که **مصدق** را بکلی از بین ببرد و یا او را بکشد. دوم اینکه **مصدق** هم نسبت به شاه همین نظر را داشت. زیرا شرایط آن روز مملکت به هر دو طرف این امکان را می داد که چنانچه بخواهند، بتوانند بیش از حدی که در سطور فوق آمده جلوتر بروند. زیرا:

در روز ۹ اسفند ۱۳۳۱ (۲۸ فوریه ۱۹۵۳) که شاه تصمیم گرفت برای مدتی نامعلوم خاک ایران را ترک کند و انتشار این خبر موجب شد که **ایت الله کاشانی** رئیس مجلس شورای ملی در صدد انصراف شاه بر بیاید و هیئت رئیسه مجلس و طبقات مختلف مردم همراه **آیت الله بهبهانی** به کاخ سلطنتی بروند و شاه را از این مسافرت منصرف کنند، **مصدق** و هیئت وزیران نیز در کاخ اختصاصی، شاه را ملاقات کردند و دکتر **مصدق** قاطعانه از شاه خواست که از مسافرت به خارج از کشور چشم بپوشد و شاه هم قبول کرد. ولی تمام خیابان های اطراف کاخ و خانه ی **مصدق** را جمعیت کثیری از مردم تهران گرفته بودند که با تظاهرات وسیع، به اصطلاح خودشان خواستار پوست و روده ی دکتر **مصدق** بودند که بطور قطع اگر **مصدق** از کاخ خارج می شد، جمعیت می ریخت و **مصدق** را در همان جلوی کاخ می گشت

ولی شاه به **اصغر امیرصادقی** راننده ی اختصاصی خود دستور داد که **مصدق** را توی اتومبیل خود سوار کند و پتویی روی او بکشد و او را از در شمالی کاخ و الاحضرت شمس که به خیابان **حشمت الدوله** باز می شد، صحیح و سالم به خانه اش برساند که فردای آن روز دکتر **مصدق**، **امیرصادقی** را احضار کرد و عکس امضاء شده ی خود را که این مضمون روی آن نوشته شده بود به او داد: « محض رضایت از خدمات **علی اصغر امیرصادقی** » که این عکس را من در همان موقع دیده ام و **مصدق** هم در مصاحبه با روزنامه نگاران گفت که **دیروز مرغ از قفس پرید** که بعدها این سخن او بر سر زبانها افتاد و همه دریافتند که شاه **مصدق السلطنه** را صحیح و سالم از چنگ کسانی که قصد مرگ او را داشتند، نجات داده است

در روزهایی هم که شاه به خارج از مملکت رفته بود، برای **مصدق** خیلی ساده بود که بتواند نسبت به تغییر سلطنت و یا اعلام جمهوریت با عواملی که در دست داشت بخصوص چپی های حاضر در صحنه، علیه شاه اقدام کند اما چون به هیچ وجه چنین نظری نداشت و همیشه هم نسبت به خود شاه و ملکه ثریا احترامات لازمه را مرعی می داشت، دست به چنین کاری نزد باید بگویم که دکتر **مصدق** تنها نخست وزیری بود که اجازه داشت با اتومبیل وارد کاخ شود و در بعضی مواقع هم شاه به هنگام ورود او، به استقبالش می رفت ... که هرگز چنین رفتاری را نسبت به دیگر نخست وزیران معمول نمی داشت

۱۴ اسفند ماه سال ۱۳۴۵ برابر با ۵ مارس ۱۹۶۷ در خانه ی شخصی * دکتر **مصدق** در روز خویش در **احمدآباد تهران** در گذشت

امیر طاهری این روزنامه نگار ورزیده نسک (کتاب) **میهن پرست ایران؛ محمد مصدق و کودتای تراژیک انگلیسی- امریکایی** را بررسی (یا نقد) کرده است. نویسنده ی این نسک **دی بلیک** نام دارد و انتشارات **هارپر؛ نیویورک** - لندن آن را چاپ کرده است Christopher De Bellaigue
امیر طاهری چنین می نویسد +

افسانه ای وجود دارد که یک اشرف زاده ی پیر نقش مرکزی را برعهده دارد. افسانه از این « + قرار است که در اوت ۱۹۵۳ (مرداد ۳۲) سازمان سیا یک کودتا را برنامه ریزی و هدایت کرد که منجر به سرنگونی دموکراسی و دولت منتخب ایران شد و این عمل امریکا راه را برای به قدرت گرفتن آخوندها در سال ها بعد هموار کرد. قهرمان این افسانه نیز دکتر **مصدق** است که برای بار دوم «در سال ۱۳۳۱ (۱۹۵۲) توسط **محمدرضا شاه پهلوی** به نخست وزیری منصوب شده بود برپایه ی افسانه ای که توسط نویسنده ی این کتاب تکرار شده، مهره ی اصلی کودتا **کرمیت - روزولت** است که اگر **دی بلیگ** به نقش وی واقعاً باور داشته باشد، نابغه ای است در حد هنرهای شعبده بازی. چرا که او در تاریخ ۱۹ ژوئیه به تهران می رسد و در فاصله فقط یک ماه **مصدق** را! سرنگون می کند و بعد راهی لندن می شود تا با **چرچیل** نهار بخورد تصویر ی که **دی بلیگ** از ایرانیان مخالف **مصدق** ترسیم می کند کاملاً هراسناک است. وی طرفداران **مصدق** را «مردم» یا «توده های خلق» خطاب می کند و همزمان مخالفان او را «زاعه نشین هایی» «قلمداد می کند که «در برابر کابینه وزیر ایستاده اند که از فرانسه دکترایش را گرفته است + **امیر طاهری** پس از برشمردن نادرستی هایی که در نوشته ی **دی بلیگ** به چشم می خورد، می نویسد: « با کمی تلطیف باید عرض کنم که افسانه ی **مصدق** و روح ضد امریکایی او مانند پنیر سوئسی پر از سوراخ و حفره است که **کریستوفر دی بلیگ** هم نمی تواند همه ی آنها را نادیده بگیرد. اجازه بدهید به این ادعا که «سازمان سیا در دموکراسی ای که در ایران حاکم بود، دخالت کرده است» بپردازم .

حقیقت این است که ایران دارای دموکراسی نبود ولی یک پادشاهی مشروطه داشت که در آن شاه دارای حق انتصاب و عزل نخست وزیر بود. تا سال ۱۹۵۳ میلادی (۱۳۳۲ خورشیدی) شاه که از سال ۱۹۴۱ (۱۳۲۰ خورشیدی) به پادشاهی رسیده بود حدود ۱۰ نخست وزیر را عزل کرده بود، از جمله **مصدق** که دوبار توسط شاه به نخست وزیری منصوب شد که بار اول خودش استعفا داد و بار دوم هم عزل شد.

همچنین بین سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ خورشیدی که شاه به تبعید رفت، وی ۱۲ نخست وزیر دیگر را عزل و نصب کرد اما هیچیک از این تغییرات و عزل و نصب ها به عنوان «کودتا» قلمداد نشد بلکه کاملاً هم قانونی بود. هیچکدام از جا به جایی های نخست وزیران، کودتا حساب نمی شود چون کاملاً قانونی بوده اند و این عزل و نصب ها در ماهیت و شکل ایران به عنوان یک دولت ملی تغییر نمی داد. جالب است بدانیم **مصدق** خودش هرگز حق شاه در عزل نخست وزیر را به چالش نکشید **امیر طاهری** در دنباله ی بررسی (نقد) خود بر نسک **دی بلیگ** می نویسد «**مصدق** در دوران نخست وزیری، شخصیت خود را به عنوان یک اقتدارگرای کامل نشان داد. صرف نظر از اصل مسئولیت جمعی موجود در مشروطه،

هیچگاه در یک جلسه کامل هیئت وزیران تا پایان نماند، -

مجلس سنا را تعطیل کرد، -

مجلس شورای ملی را منحل کرد، -

یک انتخابات را پیش از آنکه همه ی کرسی های مجلس مشخص شود، نادیده گرفت و اعلام کرد - که خودش حکم خواهد کرد،

شورای ملی پول را منحل کرد، -

دادگاه عالی را برچید -

در اواخر این چنین دوران نخست وزیری بود که همه ی دوستان و متحدانش از او بریدند. برخی از قدیمی های پارلمان مانند **ابوالحسن حائری زاده** به دبیرکل سازمان ملل متحد نامه نوشت تا با دخالت خود به دیکتاتوری **مصدق** پایان دهد

نام **مصدق** با جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران در سال ۱۳۳۰ گره خورده است. اما او حتی عضو آن پارلمانی نبود که صنعت نفت را ملی کرد. طرح مربوطه توسط پنج عضو پارلمان نوشته شده بود

که بعداً همه ی آنان پشتِ **مصدق** قرار گرفتند تا نخست وزیر شود و دو سال بعد هم از او جدا شدند. این **شاه** بود که او را برای اجرای ملی شدن قانون صنعتِ نفت منصوب کرد. اما **مصدق** در این راه شکست خورد و همه را علیه ایران شوراند.

دی بلیگ در کتابش بارها از عزلِ **مصدق** به عنوانِ یک کودتای نظامی یاد کرده در حالی که + فراموش کرده که هرگز هیچ واحدِ نظامی در تظاهرات های خیابانی مشارکت نداشت تا «دکتر» را مجبور کند که مخفی شود.

یکی از ترفندهای **مصدق** تظاهر به اعتصابِ غذا بود چون مخفیانه غذا می خورد. این قضیه در یک مورد موجب خشمِ همسرش شد. همسر **مصدق** بالش او را بلند کرد تا خوراکی های مخفی شده ی زیر آن را به گزارشگری به نام **محمود کشاورزیان** که برای مصاحبه آمده بود، نشان بدهد. قضیه ی **مصدق** بیش از نیم قرن به درازا کشید. افسانه ی «کودتای امریکایی ها علیه مصدق» چنان در برخی محافلِ آکادمیک و سیاسی تثبیت شده که هر نقدی بر آن توهین به مقدسات پنداشته می شود. یک مُبلّغ قدیمی این افسانه، پروفیسور **اروند ابراهامیان**، از چهره های معتبر ایرانی- امریکایی است که به تازگی از واقعیت گله کرده است که «پس از ۴۰ سال از زندگیش که تلاش کرده نام **شاه** و پدرش را تخریب کند، شاهد آن شده است که مردم در خیابان های ایران به ارواح آنها درود می فرستند و

می خواهند که به کشور برگردند.

می توان **شاه** را که **مصدق** را خوب می شناخت سرزنش کرد که چرا او را به نخست وزیری منصوب کرد. **شاه** می دانست که «دکتر» پیر اگرچه رهبر کاریزماتیکِ اپوزیسیون به شمار می رفت ولی یک رئیس دولتِ ناتوان بود.

«**کریستفر دی بلیگ** می نویسد: «بدون سقوطِ **مصدق** تاریخ ایران خوشبخت تر می بود ممکن است اینطور باشد. اما برخی ممکن است بگویند: «این تاریخ، بدون اشتباهاتِ **مصدق** خوشبخت تر می شد».

گرد آورنده ژاله دفتریان

اورمزدشید (پنج شنبه) ۲۳ مرداد ۲۵۷۹ ایرانی
برابر با ۱۳ اوت ۲۰۲۰ ترسایی (میلادی)